



لایه‌های معانی و مفهوم اشعار عاشقانه حافظ و انعکاس آن در نسخه دیوان محفوظ در موزه انستیتو در دهلی نو

رقیه شفیع‌زاده^۱، سعید فرزانه‌فرد^۲، حسین نوین^۳

^۱ دانشجوی دکتری گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی، واحد سراب، دانشگاه آزاد اسلامی، سراب، ایران. r.shafiezadeh63@iausa.ac.ir

^۲ (نویسنده مسئول) استادیار گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی، واحد سراب، دانشگاه آزاد اسلامی، سراب، ایران. farzaneh@iausa.ac.ir

^۳ دانشیار گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی، واحد اردبیل، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. Drnovinh92@gmail.com

چکیده

یکی از ابزارهای این تأثیرگذاری ادبیات استفاده از توانش‌های کلامی و به‌کار بردن ترفندهای جدید سخنوری در انتقال معانی ثانوی به فراخور کلام و حال مخاطب است که در معانی ثانوی، مقوله‌های علم معانی، قابل مشاهده است. حافظ از شاعران توانایی است که زبانی قدرتمند و بدیع دارد و در به‌کارگیری شگردهای معانی، شاعری قدرتمند و ماهر است. او در میان شاعران دیگر حرف اول را می‌زند؛ چراکه سخنش متعلق به یک زمان نیست و اشعار منحصر به فردش از سایه‌های عمیقی بهره گرفته است که می‌توان آن را به مقتضای حال مخاطب تحلیل نمود. شعر حافظ در دسته اشعاری قرار می‌گیرد که دارای لایه‌های متعدد معنی و مفهوم است. در این پژوهش که نوع مطالعه در آن اسنادی بوده و به شیوه تحلیل محتوا و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای به بررسی داده‌ها پرداخته شده است. به بررسی معانی ثانوی حاصل از ذکر و حذف مسندالبیه در انواع مختلف آن پرداخته‌ایم، نتایج تحقیق نشان می‌دهد که نسبت حذف با ذکر نهاد در غزل حافظ تقریباً مساوی است. این تساوی از آنجاست که شاعر در ۵۷۰ جمله‌واره، نهاد را ذکر کرده است که برابر با ۶۷/۴۸ درصد می‌شود.

اهداف پژوهش:

۱. شناخت زوایای مجهول و آشنایی با لایه‌های پنهان سخن حافظ شیرازی با تأکید بر نسخه انستیتو در دهلی نو
۲. جلب توجه ادیبان و سخنوران در باب علم معانی و توجه و عنایت بیشتر به این علم مهجور.

سؤالات پژوهش:

۱. معانی ثانویه در اشعار حافظ چگونه نمود یافته است؟
۲. اغراض ثانویه به‌کار رفته در اشعار حافظ، بیشتر مربوط به کدام موضوعات و مفاهیم می‌شود؟

اطلاعات مقاله

مقاله پژوهشی

شماره ۵۰

دوره ۲۰

صفحه ۳۴۸ الی ۳۷۷

تاریخ ارسال مقاله: ۱۳۹۹/۰۵/۲۰

تاریخ داوری: ۱۳۹۹/۰۸/۲۵

تاریخ صدور پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۰۶

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۶/۰۱

کلمات کلیدی

لایه‌های معنای،

اشعار عاشقانه،

دیوان حافظ،

موزه انستیتو دهلی نو.

ارجاع به این مقاله

شفیع زاده، رقیه، فرزانه فرد، سعید، نوین،

حسین. (۱۴۰۲). لایه‌های معانی و مفهوم

اشعار عاشقانه حافظ و انعکاس آن در

نسخه دیوان حافظ محفوظ در موزه

انستیتو دهلی نو. مطالعات هنر اسلامی،

۲۰(۵۰)، ۳۴۸-۳۷۷.



[dori.net/dor/20.1001.1
1735708.1402.20.50.90](https://doi.org/10.22034/IAS.1735708.1402.20.50.90)



[dx.doi.org/10.22034/IAS
.2021.266564.1501](https://dx.doi.org/10.22034/IAS.2021.266564.1501)

مقدمه

هر خواننده برای شناخت زیباشناسی شعرها با چند مبحث سر و کار دارد. کاوش در بیرونی‌ترین لایه شعر، مربوط به الفاظ بیت است که مربوط به علم بدیع می‌شود. پس از این لایه، علم بیان است؛ اما آن زیبایی پنهانی که برای یافتن آن دقت و تمرکز کافی نیاز است، زیبایی مربوط به بلاغت و دانش معانی است و در آفرینش هنری و زیبایی شعر نقش مؤثری دارد. یکی از مهم‌ترین وظایف بلاغت به‌ویژه علم معانی، آن است که یاری‌گر انسان در انتقال درست تفکر و احساس درونی خود می‌باشد. «در عرصه علوم ادبی بلاغت دارای سه شاخه است که شامل معانی، بیان و بدیع می‌شود. بدیع اغلب مربوط به زیبایی‌های ظاهری و صوری است؛ اما علم بیان در مود معانی واژگان، کلمات و اصطلاحات به کار رفته و درباره معانی ثانوی و یا قراردادی واژگان سخن می‌گوید. علم معانی نیز به‌عنوان یکی از عناصر زیبایی‌ساز سخن، اغلب در مورد معنا و مفهوم ثانوی جمله‌ها بحث می‌کند» (شمیسا، ۱۳۷۹: ۲۵). در میان علوم ادبی هیچ علمی به اندازه علم معانی کارا و مهم نیست؛ به دلیل آن‌که لازمه خلق آثار آشنایی با وجه بلاغت است که باعث تمایز یک اثر ادبی از غیر ادبی می‌گردد و «شناسایی نکات دقیق آئین بلاغت، روانی و عذوبت الفاظ، شیوایی کلمات، خوبی سبک و ترکیبات عالی و یاشکوه، لطف و ایجاز، ادراک سادگی و اعجاز، سلامت عبارات از معایب» از فواید این علم است (رضانژاد، ۱۳۶۷: ۵۰).

حافظ از شاعران توانای قرن هشتم است که از زبانی توانا برخوردار است و در به‌کارگیری شگردهای معانی شاعری قدرتمند و ماهر است. او کسی است که سخنش متعلق به یک زمانه نیست و اشعار منحصر به فردش از مایه‌های عمیقی بهره گرفته است که آن را می‌توان به مقتضای حال مخاطب تحلیل کرد. «حافظ دستورالعمل عبدالقاهر جرجانی و سکاکی و تفتازانی را به کار نمی‌بندد تا فصاحت بیاموزد، به طبع فصیح است و فصاحت آفرین. آثار بلاغت‌نویسان سرمشق او نیست، آثار او سرمشق بلاغت‌نویسان است» (خرم‌شاهی، ۱۳۷۳: ۳۲). شعر حافظ در دسته اشعاری قرار می‌گیرد که دارای لایه‌های متعدد معنی و مفهوم است و برای دریافتن معانی دیگر کلام ظاهری وی، باید با علم معانی و اصول بلاغت آشنایی کافی داشت تا با استخراج اغراض مختلف سخن وی، بتوان به درستی کلام وی پی برد. شعر حافظ شعری اعجاز‌انگیز است که در ابیاتش چندین مقصود و منظور پنهان شده است و حافظ نیز شاعری معجزگوست که به برکت همین علم معانی، سخنش به چندین شیوه مورد تأویل و تفسیر است.

در این پژوهش یکی از مباحث علم معانی، یعنی ذکر و حذف مسندالیه و معانی ثانوی برخاسته از آن، در غزلیات حافظ مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت. با توجه به این‌که دانش معانی از علوم اساسی و مهم زبان فارسی بوده و از ابزارهای مهم نقد ادبی به‌شمار می‌رود؛ اما متأسفانه توجه بدان، در زبان فارسی به چند تحقیق دانشگاهی که تنها به جزئی از این بحث تأکید دارند، محدود بوده و به اندازه زبان عربی وسیع نیست که پژوهشگران را از مراجعه به کتب معانی عربی بی‌نیاز کند و معدود کتاب‌هایی هم که نگارش یافته‌اند بر پایه زبان عربی بنا شده و لازمه خواندن آن‌ها داشتن علم کافی درباره زبان عربی است و چه بسا، این امر عامل اصلی دور ماندن علاقه‌مندان و ادیبان از پی‌بردن به اغراض ثانوی

کلام شاعران می‌شود. بنابراین، علی‌رغم انتشار کتاب‌هایی در زمینه علوم بلاغی در زبان عربی، مباحث این علم در بررسی عملی متون ادب فارسی، کم‌تر آزموده شده و این علم و شواهد مکرر آن، تنها در کتب عربی محصور مانده است؛ دلیل این امر را نیز علاوه بر عدم وجود نمونه‌های عملی بررسی متون بر مبنای علم معانی می‌توان دشواری استخراج این مبانی از کتب ادبی دانست.

در حالت کلی آن‌چه در مورد مقوله‌های بلاغی از قرن‌های اولیه انجام شده توسط کسانی چون زمخشری، سکاکی، تفتازانی، فخر رازی و ... شروع شده و در دوره‌های آینده با کسانی چون، شمیسا، همایی، رجایی، کزازی، و ... ادامه یافته است. از طرفی، بر کسی پوشیده نیست که شعر و زبان حافظ بیش از هر شاعری این استعداد را دارد که در آن به بررسی معانی ثانوی پرداخته شود تا الگویی برای بررسی سایر آثار ادب فارسی باشد.

در میان تحقیقات دانشگاهی که هر کدام از جنبه‌ای از لحاظ علم معانی، دیوان حافظ را مورد پژوهش قرار داده‌اند، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: کیان‌مهر (۱۳۸۸) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد پیام نور تبریز، «بررسی معانی ثانویه جملات در ۲۰۰ غزل دیوان حافظ»، اهداف و اغراض ثانویه شاعر در ۲۰۰ غزل حافظ مورد بررسی قرار داده است. کلاهیچیان (۱۳۹۵) در پایان‌نامه دکتری دانشگاه رازی، «نقد و بررسی ثانوی مقولات علم معانی با تأکید بر شعر حافظ»، در این رساله آن‌چه مورد توجه قرار داده است، بررسی معانی ثانویه مقولات معانی در دو حوزه خبر و انشای طلبی است. احمدی (۱۳۹۱) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه بوعلی سینا، «ایجاز در شعر حافظ». ایجاز از جنبه‌های مختلف در شعر حافظ در این پایان‌نامه مورد توجه و بررسی قرار داده است.

اویسی (۱۳۸۶) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه رازی، «بررسی مباحث علم معانی مبتنی بر غزلیات حافظ». مباحث خبر، انشا، ایجاز، اطناب و مساوات مواردی است که پژوهشگر در تحقیق خود بدان‌ها پرداخته است. قنبری، (۱۳۹۴) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه پیام نور، «جمال ادبی در شعر حافظ با تأکید بر دانش معانی»، در این تحقیق، معانی ثانوی جملات خبری، قصر و حصر و احوال مسندالیه مورد بررسی قرار گرفته است.

در این پژوهش نوع مطالعه، اسنادی بوده و به شیوه تحلیل محتوا و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای به بررسی داده‌ها پرداخته شده است.

۱. علم معانی

علم معانی از علوم مهم و کارآمد به‌شمار می‌رود؛ زیرا لازمه آفرینش ادبی و همچنین درک آثار ادبی، آشنایی با ویژگی بارزی است که باعث تمایز اثر ادبی از غیر ادبی می‌شود و آن ویژگی جز بلاغت نمی‌تواند باشد که آن در حوزه علم معانی است؛ از این‌رو است که علم معانی را در شمار مهم‌ترین شاخه ادبی می‌توان دانست. «علم معانی را علم به اصول و قواعدی می‌دانند که به یاری آن‌ها کیفیت مطابقت کلام به مقتضای حال و مقام شناخته می‌شود و موضوع آن الفاظی است که رساننده مقصود متکلم باشد و فایده آن آگاهی بر اسرار بلاغت است در نظم و نثر (صفا، ۱۳۷۱: ۱۴). سکاکی

در تعریف علم معانی می‌گوید: «قواعدی است که به واسطه آن، احوال لفظ شناخته می‌شود، احوالی که به سبب آن‌ها لفظ با مقتضای حال برابری می‌کند» (سکاکی، ۱۴۰۷: ۱۳۰).

نکته مهم در علم معانی آن است که آن، در مورد تأثیر بیشتر کلام بر مخاطب به مقتضای حال و مقام سخن می‌گوید. در واقع گوینده همیشه تلاش دارد که به گونه‌ای سخن خود را ادا کند که بر مخاطب خود بیشترین تأثیر را گذاشته و سخنش جذابیت و گیرایی خاصی داشته باشد. «اگرچه علت غائی و غرض اصلی از وضع علم معانی و بیان معرفت و جوه اعجاز قرآن کذیم در فصاحت و بلاغت است؛ ولی فایده آن به‌طور کلی عبارت است از: اطلاع بر دقایق و اسرار بلاغ در سخنان نظم و نثر عربی و فارسی و تمیز دادن سخن عالی از دانی و اقتفاء از فصحا و بلغا در طرز گفتن و نوشتن» (رجائی، ۱۳۵۳: ۲۲-۲۳). «صفا» فایده علم معانی را آگاهی از اسرار بلاغت در نظم و نثر دانسته است (صفا، ۱۳۷۱: ۱۴) در حقیقت، فایده علم معانی متعدد است؛ فایده اصلی آن این است که ما را با امکانات فراوان زبان آشنا می‌سازد تا بتوانیم به مقتضای حالات مختلف از آن امکانات استفاده کنیم و سخن مؤثر بگوییم (شمیسا، ۱۳۷۹: ۱۰۸). فایده اصلی علم معانی عبارت است از: اطلاع بر دقایق و اسرار بلاغت در سخنان نظم و نثر عربی و فارسی و تمیز دادن سخن عالی از دانی (آق‌اولی، ۱۳۷۳: ۱۶). از نگاه دیگر، بهره‌آساز ما از علم معانی «شناسایی نکات دقیق آیین بلاغت و روانی و عذوبت الفاظ و شیوایی کلمات و خوبی سبک و ترکیبات عالی و باشکوه لطف ایجاز و درک سادگی اعجاز سلامت عبارات از معایب و تشخیص سخنوران بلندپایه، از آنان که پایگاه فروتری دارند و فراهم‌شدن ملکه انتقاد در آثار بلیغان زبان و طبقه‌بندی و امتیاز گروهی بر گروه دیگر» است (رضانژاد، ۱۳۶۷: ۵۰).

۱.۱. مسندالیه و احوال آن

در علم معانی به همه انواع نهاد، «مسندالیه» می‌گویند (شمیسا، ۱۳۷۹: ۹۱) و نهاد در حقیقت بر شش نوع است: ۱- کننده کاری: حسین آمد؛ ۲- پذیرنده کاری: کتاب در تهران چاپ شده است؛ ۳- دارنده صفت و حالتی: علی گرسنه است؛ ۴- پذیرنده صفت و حالتی: هوا سرد شد؛ ۵- بونده یا باشنده: حسن اینجاست؛ ۶- دارنده و مالک: او کتاب دارد. دانش معانی، مسندالیه را از چند منظر بررسی می‌کند: حذف و ذکر، تقدیم و تأخیر، معرفه و نکره، توصیف و تأکید.

۱.۲. حذف و ذکر مسندالیه

هرچند بلاغیان پیش از جرجانی به‌صورت پراکنده به حذف و ذکر اشاراتی کرده‌اند اما این مبحث توسط عبدالقاهر جرجانی، انسجامی یافته است. جرجانی در دلائل الاعجاز از ذکر یا حذف اجزای جمله سخن گفته است و برای حذف، تأثیری شگفت شبیه به سحر قائل است و گاه نیابردن لفظی را از ذکرش فصیح‌تر و بلیغ‌تر می‌داند (عبدالقاهر جرجانی، ۱۳۶۸: ۱۱۳-۱۱۲). وی در مباحث خود عمدتاً درباره «حذف مبتدا» و «حذف مفعول» سخن رانده که نشان‌دهنده اهمیت این دو عنصر در ساخت جملات زبان عربی است.

در دوره تدوین کتب آموزشی معانی مثل مفتاح‌العلوم، تلخیص‌المفتاح و المطول، این مبحث ذیل حذف و ذکر در احوال مسندالیه و مسند مطرح می‌شود. در کتاب‌های بلاغی فارسی چون در الادب حسام‌العلماء (۱۳۷۳: ۵۷-۷۹ و ۸۰-۱۰۳) و هنجار گفتار (۱۳۶۳: ۶۶-۳۲ و ۶۷-۷۴) بعضی از بخش‌های آن با اشعار فارسی تطبیق پیدا می‌کند اما در هیچ‌یک از کتاب‌های آموزشی معانی، این بحث را به صورت الگویی منظم و مدون ارائه نشده است.

۲. ذکر و حذف مسندالیه در غزل‌های حافظ با تکیه بر دیوان مصور محفوظ در موزه انستیتوی دهلی

نو

یکی از نسخ مصور ادبی موجود در موزه دهلی نو نسخه مصور دیوان حافظ است. این نسخه دارای هفت مینیاتور از مکتب شیراز است. نگاره‌های این نسخه علی‌رغم محدود بودن تصویری منحصر به فردی از مضامین غنایی و عرفانی در دیوان حافظ منعکس ساخته‌اند.

۲.۱. ذکر مسندالیه

دومین بخش از احوال مسندالیه در کتب معانی بررسی ذکر مسندالیه است. آنقدر که در مورد حذف توافق وجود دارد، درباره اغراض ثانویه ذکر این چنین نیست. همه نویسندگان معتقدند که اصل در کلام ذکر مسندالیه است؛ در صورتی که عدول از اصل اقتضایی ندارد، مسندالیه نباید حذف گردد؛ به عبارت دیگر همگی اذعان دارند که ذکر مسندالیه یک جمله بی‌نشان می‌سازد که از نظر بلاغی هیچ مزیتی نخواهد داشت، بنابراین شمیسا آنچه را که کتب سنتی برای اغراض ذکر مسندالیه نوشته‌اند، استوار نمی‌داند و می‌گوید تنها وقتی باید به آن توجه کرد که: «به صورت عین کلمه یا به صورت بدل در گزاره تکرار و یا به آن، با ضمیر اشاره شود» (شمیسا، ۱۳۷۹: ۹۷). کزازی نیز تأکید می‌کند که: «یادکرد نهاد تنها زمانی می‌تواند رفتاری ادبی شمرده آید و ارزش زیباشناختی داشته باشد که به «شایستگی» در جمله آورده شود و سخنور ناچار از آوردن آن نباشد» (کزازی، ۱۳۷۲: ۸۶). با وجود این، باز می‌بینیم که همه کتاب‌های بلاغت، جز شمیسا، بخشی با عنوان اغراض ثانوی ذکر مسندالیه دارند. به عنوان مثال، نویسنده معالم البلاغه می‌نویسد: «ذکر کردن مسندالیه گاهی واجب است و گاهی نیز بهتر است که ذکر گردد. ذکر مسندالیه زمانی واجب است که هیچ قرینه‌ای بر حذف آن وجود نداشته باشد؛ زیرا اگر با نبودن قرینه، مسندالیه حذف شود، کلام مختل شده و انتقال آن بی‌نتیجه خواهد بود؛ اما گاهی اوقات، حذف قرینه بر ذکر آن برتری داشته و گاهی نیز ذکرش بر حذفش برتری می‌یابد (رجائی، ۱۳۵۳: ۴۴).

۲.۲. مقاصد ثانوی ذکر مسندالیه

زمانی که شرط لازم برای حذف مسندالیه، وجود داشتن قرینه باشد، واضح است که اگر قرینه لفظی یا معنوی ضعیف و امکان گمراه شدن مخاطب وجود داشته باشد، باید نهاد را ذکر کنیم و یا برای آگاهی بخشی یا اثبات مطلب، از امکان زبانی حذف نهادی که مسبوق به قرینه است و یا نهادی که معهود و مشخص است، استفاده نمی‌کنیم تا آن را در ذهن

مخاطب تقریر کرده و توجه شنونده را به تمام جوانب سخن جلب نماییم، این کاربرد امروزه نیز در سخنرانی‌های مذهبی و یا پرسش و پاسخ‌ها دیده می‌شود. گاهی نیز صرفاً برای بزرگداشت و یا لذت بردن از نام مسندالیه، بارها آن را در کلام تکرار می‌کنیم و قرینه‌ها را نادیده می‌گیریم، نمونه‌های آن در اشعار عاشقانه و یا ثناگویی‌ها فراوان است.

ترغیب

راهی بزن که آهی بر ساز آن توان زد شعری بخوان که با او رطل گران توان زد (۱/۱۵۴)
من ترک عشق شاهد و ساغر نمی‌کنم صد بار توبه کردم و دیگر نمی‌کنم (۱/۳۵۳)
سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند همدم گل نمی‌شود یاد سمن نمی‌کند (۱/۱۹۲)
تو مگر بر لب آبی به هوس بنشین ورنه هر فتنه که بینی همه از خود بینی (۱/۴۸۴)
تو خوش می‌باش با حافظ برو گو خصم جان می‌ده چو گرمی از تو می‌بینم چه باک از خصم دم سردم؟ (۳۱۸/۸)

به روی یار نظر کن ز دیده منت دار که کار دیده نظر از سر بصارت کرد (۷/۱۳۱)
 در آستان جانان از آسمان میندیش کز اوج سربلندی افتی به خاک پستی (۶/۴۳۴)

تحریر

بی‌عمر زنده‌ام من و این بس عجب مدار روز فراق را که نه‌د در شمار عمر؟ (۸/۲۵۳)
من پیر سال و ماه نیم یار بی‌وفاست بر من چو عمر می‌گذرد پیر از آن شدم (۹/۳۲۱)

شکایت

نفس برآمد و کام از تو بر نمی‌آید فغان که بخت من از خواب در نمی‌آید (۱/۲۳۷)

تعجیز

هزار حيله برانگيخت حافظ از سر فکر در آن هوس که شود آن نگار رام و نشد (۹/۱۶۸)
 تو آتش گشتی ای حافظ ولی با یار درنگرفت ز بد عهدی گل گویی حکایت با صبا گفتیم (۷/۳۷۰)

آگاه کردن از حقیقت امری

گر امانت به سلامت ببرم باکی نیست بی‌دلی سهل بود گر نبود بی‌دینی (۳/۴۸۴)

ما در درون سینه هوائی نهفته‌ایم بر باد اگر رود دل ما زان هوا رود (۲/۲۲۰)

۲۳. تنکیر مسندالیه

«در زبان فارسی همه اسم‌ها معرفه هستند؛ مگر آن که با ادات تنکیر همراه شوند. آوردن مسندالیه نکره در زبان عادی برای آن است که به یکی یا فرد غیرمعینی دلالت کند؛ اما در علم معانی برای مقاصد دیگری است» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۵۲).

۲۴. مقاصد ثانوی تنکیر مسندالیه

تعظیم و مبالغه

نگاری چابکی سنگی کله‌دار ظریفی مهوشی ترکی قباپوش (۲/۲۸۲)

می در کاسه چشم‌ست ساقی را بنامیزد که مستی می کند با عقل و می‌بخشد خماری خوش (۶/۲۸۸)
سری که بر سر گردون به فخر می‌سودم بر آستان که نهادم بر آستان فراق (۳/۲۹۷)
صنمی لشکریم غارت دل کرد و برفت آه اگر عاطفت شاه نگیرد دستم (۸/۳۱۴)
در نهان‌خانه عشرت صنمی خوش دارم کز سر زلف و رخس نعل در آتش دارم (۱/۳۲۶)
مرا در خانه سروی هست کاندرا سایه قدش فراغ از سرو بستانی و شمشاد چمن دارم (۴/۳۲۷)
آن دم که با تو باشم یک سال هست روزی وان دم که بی تو باشم یک لحظه هست سالی (۴/۴۶۴)

تکیه بر مسند باشد نه مسندالیه

بلبلی خون دلی خورد و گلی حاصل کرد باد غیرت به صدش خار پریشان کرد (۱/۱۳۴)
شبی دل را به تاریکی ز زلفت باز می‌جستم رخت دیدم و جامی هلالی باز می‌خوردم (۶/۳۱۸)

تقلیل و تحقیر

گرچه افتاد ز زلفش گرهی در کارم هم‌چنان چشم گشاد از کرمش می‌دارم (۱/۳۲۴)
نخست روز که دیدم رخ تو دل می‌گفت اگر رسد خللی خون من به گردن چشم (۵/۳۳۹)
تلقین و درس اهل نظر یک اشارت‌ست گفتم کنایتی و مکرر نمی‌کنم (۳/۳۵۳)

۳. تعریف مسندالیه

معرفه‌بودن مسندالیه نوعی تأکید است و نشان می‌دهد که مسندالیه موردنظر مسبوق به عهد ذهنی میان شاعر و مخاطب است. بر اساس کتب بلاغت، تعریف مسندالیه بنا بر مشهور به پنج وجه است: «تعریف به اضمار، به علمیت، به اسم اشاره، به ال و به اضافه (مقید)» (رجایی، ۱۳۵۳: ۴۷) که تعریف به «ال» در کتاب‌های دیگر به حق حذف شده

است. شایان ذکر است که کزازی نهادهای عام را که نشانگر جنس و همه گونه‌ها و افراد هستند و نهادی را که به تعریف وی نشانگر عهد ذهنی است، جزء معارف ذکر می‌کند (کزازی، ۱۳۷۲: ۱۲۵-۱۱۹).

۳۱. تعریف مسندالیه با ضمیر

۳۱۱. مقاصد ثانوی تعریف مسندالیه با ضمیر

احترام

در مواقع احترام به جای ضمیر مفرد از ضمیر جمع استفاده می‌کنند و فعل را هم به صورت جمع می‌آورند. گاهی در مواقع احترام ضمیر به صورت جمع آورده می‌شود. یکی از قرائنی که در دیوان حافظ دال بر آن است که شعر، خطاب به شاه سروده شده است لحن مؤدبانه و استفاده از ضمیر جمع به جای ضمیر مفرد است:

ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما آب روی خوبی از چاه زرخدان شما (۱/۱۲)

در تصویر شماره ۱ از نگاره‌های حافظ مصور انستیتو دهلی نیز مضمون احترام به خوبی منعکس شده است.



تصویر ۱. سرای پیر مغان. حافظ مصور. مکتب شیراز. محفوظ در موزه انستیتوی دهلی نو

۳ ۱ ۲. آوردن ضمیر منفصل و متصل باهم

۳ ۱ ۳. معانی مجازی ذکر مسندالیه در شکل ضمیر منفصل و متصل باهم

تحدیری

گرچه بدنامی ست نزد عاقلان ما نمی‌خواهیم ننگ و نام را (۳ / ۸)

شکایتی

من ازین طالع شوریده برنجم اولی بهره‌مند از سر کویت دگری نیست که نیست (۶ / ۷۳)

بیان غم و اندوه

عدو چو تیغ کشد من سپر بیندازم که تیغ ما به جز از ناله و آهی نیست (۲ / ۷۶)

ارشادی

من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت (۲ / ۸۰)

آگاه کردن از حقیقت امری

یار اگر رفت و حق صحبت دیرین نشناخت حاش لله که روم من ز پی یار دگر (۴ / ۲۵۲)

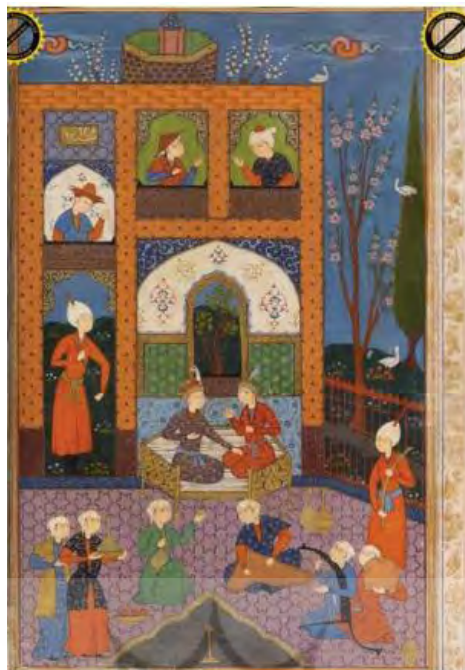
ما ملک عافیت نه به لشکر گرفته‌ایم ما تخت سلطنت نه به بازو نهاده‌ایم (۵ / ۳۶۵)

ما درس سحر در ره می‌خانه نهادیم محصول دعا در ره جانانه نهادیم (۱ / ۳۷۱)

تحقیری

در خرمن صد زاهد عاقل زند آتش این داغ که ما بر دل دیوانه نهادیم (۲ / ۳۷۱)

در تصویر شماره ۲ از نگاره‌های حافظ مصور انستیتو دهلی نیز مضامین گفت‌وگو، ارشاد و غم و اندوه منعکس شده است.



تصویر ۲. ملاقات و ضیافت شاه و شاعر. حافظ مصور. مکتب شیراز. محفوظ در موزه انستیتوی دهلی نو

۳۲. علل ذکر مسندالیه به شکل ضمیر

۱- حضور شاعر عاشق: ضمیر اول شخص در شعر حافظ بسامد بالایی دارد. حضور «من» شاعر عاشق در کنار «تو» و «او» معشوق، یکی از شگردهای باورپذیر کردن روایت عاشقانه یا عارفانه‌ای است که حافظ برایمان به تصویر می‌کشد و نشان‌دهنده حضور پررنگ دو شخصیت اصلی در غزل‌های او و قدرت حافظ در شخصیت‌پردازی است. حضور حافظ در غزل علاوه بر واقع‌نمایی، هم‌حسی مخاطب را نیز با خواندن سروده‌هایش برمی‌انگیزد.

۲- حضور و غیبت معشوق: از دیگر موارد جالب توجه تفاوت به کاربرد «تو» و «او» در غزلیات حافظ، ضمیری است که در اغلب موارد برای خطاب به معشوق به کار رفته‌اند. در شعر حافظ ضمیر دوم شخص بسامد بالایی دارد؛ گویی حافظ رابطه‌ای نزدیک و صمیمانه با یار خویش داشته است. محبوب او دور از وی نیست، بلکه همواره در تقابلی نزدیک با عاشق و در معرض خطاب مستقیم وی تصویر می‌شود.

۳- غیرت عاشقانه: به‌علاوه حافظ، علاقه زیادی به استفاده از ضمیر «ما» دارد، این انتخاب حافظ با غیرت عاشق سازگاری بیشتری دارد، علاوه بر این نوعی تجربه فردی را نیز فریاد می‌آورد؛ فردیتی که از «نوعی تفکیک میان انسان و جامعه و تصور کردن هویتی مستقل از جامعه برای انسان حکایت می‌کند» (رشیدیان، ۱۳۸۵: ۱۰۵).

ای که از کوچه معشوقه ما می‌گذری برحذر باش که سر می‌شکند دیوارش (۵/۲۷۷)

ساقی بیار باده و با محتسب بگو انکار ما مکن که چنین جام جم نداشت (۵/۷۸)

ما را ز منع عقل مترسان و می بیار کن شحنه در ولایت ما هیچ کاره نیست (۳/۷۲)

۳۳. تعریف مسندالیه با اسم علم

یکی دیگر از راه‌های تعریف مسندالیه ذکر آن به صورت اسم علم است؛ که در غزل حافظ بیشتر «نام شاعر» رایج‌ترین اسم علمی است که نقش مسندالیه دارد و یا مضاف‌الیه نهاد واقع شده است.

آمار نشان می‌دهد که حافظ در بیشتر ابیات ترجیح داده است که نام خود را در نقش نهادی بیاورد، نه به صورت منادا؛ می‌توان گفت جمله ندایی در مقایسه با جمله خبری تأثیر بلاغی بیشتری بر مخاطبان دارد و وزنه تأکید معنایی بیت را افزایش می‌دهد. خطاب کردن شاعر به خودش، وی را خواه‌ناخواه به یکی از شخصیت‌های تأثیرگذار در جریان روایی غزل تبدیل می‌کند و حضور شاعر غالباً عاشق را پررنگ‌تر خواهد کرد. نقش مسندالیهی از این لحاظ خنثی‌تر و معمولی‌تر است و این مطلب را می‌توان با مقایسه ابیات تخلصی که در آن‌ها حافظ خود را مورد خطاب قرار می‌دهد با مواردی که در نقش نهاد جمله ظاهر می‌شود، مشاهده کرد مانند این دو بیت:

مگذران روز سلامت به ملالت حافظ چه توقع ز جهان گذران می‌داری (۱۱/۴۵۰)

در مقایسه با:

مرو به خواب که حافظ به بارگاه قبول ز ورد نیم‌شب و درس سحرگاه رسید (۹/۲۴۲)



تصویر ۳. مجلس درس قرآن. حافظ مصور. مکتب شیراز. محفوظ در موزه انستیتوی دهلی نو

در تصویر فوق می‌توان مضامین مربوط به تعلیم و تربیت را مشاهده کرد.

۳۴. تعریف مسندالیه با اسم (صفت) اشاره

«در کلام ادبی گاهی مسندالیه یا مسند را با صفت‌های اشاره «آن» و «این» می‌آورند. در این صورت مسندالیه یا مسند مبهم می‌شود، مثلاً اگر در سبک عادی بگوییم آن مرد گفت. مخاطب می‌پرسد کدام مرد؟ حال آن که در ادبیات انتظار بر آن است که مسندالیه یا مسند همراه با صفت اشاره را معرفه (شناخته شده) بپنداریم.... آوردن مسندالیه یا مسند مبهم در سبک عادی جایز نیست... حال آن که اسم بعد از «آن» و «این» در ادبیات معرفه است و حتی گاهی قرینه است که اسم بعد از آن استعاره است.... پس «آن» و «این» در ادبیات معرفه‌ساز هستند و عهد ذهنی به‌وجود می‌آورند و خواننده باید اسم بعد از آن‌ها را به قرائن ادبی و عرفانی و فلسفی و مذهبی و... دریابد» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۵۳-۱۵۴).

۳۴۱. معانی ثانوی تعریف مسندالیه با صفت اشاره

آگاه کردن از حقیقت امری

قرار برده ز من آن دو نرگس رعنا فراغ برده ز من آن دو جادوی مکحول (۲/۳۰۶)

استمدادی

ز رقیب دیوسیرت به خدای خود پناهم مگر آن شهاب ثاقب مددی دهد خدا را (۲/۱۶)

تحریر

آن شمع سرگرفته دگر چهره بر فروخت وین پیر سال خورده جوانی ز سر گرفت (۲/۱۸۶)

تعظیم

آن سیه‌چرده که شیرینی عالم با اوست چشم می‌گون لب خندان دل خرم با او است (۱/۱۵۷)

با که این نکته توان گفت که آن سنگین‌دل کشت ما را و دم عیسی مریم با اوست (۶/۱۵۷)

ارشادی

فرصت شمر طریقه رندی که این نشان چون راه گنج بر همه کس آشکاره نیست (۶/۱۷۲)

برو از خانه گردون به در و نان مطلب کان سیه‌کاسه در آخر بکشد مهمان را (۷/۱۹)

تمنایی

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را (۱/۳)

یارب کی آن صبا بوزد کز نسیم آن گردد شمامه کرمش کارساز من (۶/۴۰۰)

ترغیبی

نغز گفت آن بت ترسایچه باده پرست شادی روی کسی خور که صفائی دارد (۸ / ۱۲۳)

بیان غم و اندوه

آه از آن نرگس جادو که چه بازی انگیخت آه ز آن مست که با مردم هشیار چه کرد؟ (۲ / ۱۴۱)



تصویر ۴. نخجیرگاه. حافظ مصور. مکتب شیراز. محفوظ در موزه انستیتوی دهلی نو

در تصویر شماره ۴ از نگاره‌های حافظ مصور انستیتو دهلی نیز مضمون تمنا، ترغیب و شادی به خوبی منعکس شده است.

درباره ساختار این اغراض و شاهد مثال‌های مذکور می‌توان گفت که به نظر می‌رسد معرفه‌آوری مسندالیه به تنهایی نمی‌تواند معانی ثانویه مذکور را منتقل کند و آنچه در القای معنا به مخاطب بیشترین تأثیر را دارد؛ بافت و ساختار کلی بیت، نوع خطاب‌ها و انتخاب واژگان است؛ به بیان دیگر اگر حافظ برای مثال صفات «آن دو جادوی مکحول» را برای توصیف چشم معشوق نمی‌آورد، صرف آمدن لفظ «آن» هیچ معنای خاصی را به خواننده منتقل نمی‌کرد؛ یا در مورد ابیاتی مانند: «نغز گفت آن بت ترسایچه باده پرست...» کل بافت را که «آن» هم جزئی از آن است، باید در انتقال معنا مؤثر دانست، نه فقط معرفه آمدن مسندالیه را. نکته‌ای که نویسندگان کتب معانی به آن اشاره نکرده و صرف قرب و بُعد را ملاکی برای ایجاد معنای تعظیم یا تحقیر فرض کرده‌اند.

۳۵. تعریف مسندالیه با اضافه (مقید)

مسندالیه مقید در مقابل مسندالیه مطلق است و مسندالیه مطلق، مجرد و یک کلمه است و مسندالیه مقید، اضافاتی دارد و دارای انواعی است:

۳۵۱. مسندالیه مقید به قید وصف و معانی مجازی آن

تعظیمی

تویی آن گوهر پاکیزه که در عالم قدس
ذکر خیر تو بود حاصل تسبیح ملک (۲/۳۰۱)
شیرین تر از آنی به شکرخنده که گویم
ای خسرو خوبان که تو شیرین زمانی (۲/۴۷۵)

ارشادی

نازنینی چو تو پاکیزه دل و پاک نهاد
بهرتر آن است که با مردم بد نشینی (۱۰/۴۸۴)
عیبم بپوش زنهار ای خرقه می آلود
کان پاک پاک دامن بهر زیارت آمد (۴/۱۷۱)
قد خمیده ما سهلت نماید اما
بر چشم دشمنان تیر از این کمان زد (۳/۱۵۴)

ترغیبی

زاهد خام که انکار می و جام کند
پخته گردد چو نظر بر می خام اندازد (۴/۱۵۰)

تعجیزی

جان بیمار مرا نیست ز تو روی سؤال
ای خوش آن خسته که از دوست جوابی دارد (۸/۱۲۴)



تصویر ۵. نگاره دیدار و بزم دو دل‌داده. حافظ مصور. مکتب شیراز.. محفوظ در موزه انستیتوی دهلی نو
در تصویر شماره ۵ از نگاره‌های حافظ مصور انستیتو دهلی نیز مضمون عشق به خوبی منعکس شده است.

۳ ۵ ۲. مسندالیه مقید به قید شرط و معانی مجازی آن

تعظیمی

یاقوت سرخ‌رو را بخشند رنگ گاهی (۱۱ / ۴۸۹)	گر پرتوی ز تیغت بر کان معدن افتد
کم‌ترین ملک تو از ماه بود تا ماهی (۷ / ۴۸۸)	اگر سلطنت فقر ببخشند ای دل
بالله کز آفتاب فلک خوب‌تر شوی (۵ / ۴۸۷)	گر نور عشق حق به دل و جان تو افتد
از خدا جز می و معشوق تمنا نکنی (۶ / ۴۸۰)	بر تو گر جلوه کند شاهد ما ای زاهد
روشن‌ست این که خضر بهره سرابی دارد (۶ / ۱۲۴)	آب حیوان اگر این‌ست که دارد لب دوست

ترغیبی

حافظ مکن شکایت گر وصل دوست خواهی زین بیشتر ببايد بر هجرت احتمالی (۷/۴۶۴)

ارشادی

گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان نگاه دار سر رشته تا نگه دارد (۴/۱۲۲)

۳ ۵ ۳. مسندالیه مقید به قید اضافه و معانی مجازی آن

استمدادی

اجرها باشدت ای خسرو شیرین دهنان گر نگاهی سوی فرهاد دل افتاده کنی (۵/۴۸۱)

تعظیمی

حلقه زلفش تماشاخانه باد صبا است جان صد صاحب دل آن جا بسته یک مو بین (۳/۴۰۲)

پیر ما گفت: خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

گر نثار قدم یار گرمی نکم گوهر جان به چه کار دگرم باز آید؟ (۵/۲۳۶)

آگاه کردن از حقیقت امری

بوی تو می شنیدم و بر یاد روی تو دادند ساقیان طرب یک دو ساغرم (۱۶/۳۲۹)

دل حافظ شد اندر چین زلفت بلیل مُظلمِ واللّه هادی (۸/۴۳۸)

ارشادی

بر هوشمند سلسله ننهاده دست عشق خواهی که زلف یار کشی ترک هوش کن (۶/۳۹۸)

نقد عمرت ببرد غصه دنیا به گزاف گر شب و روز درین قصه مشکل باشی (۵/۴۵۶)

در تصویر شماره ۶ از نگاره‌های حافظ مصور انستیتو دهلی نیز مضمون ارشاد و حقیقت به خوبی منعکس شده است.



تصویر ۶. نگاره به چاه افتادن یوسف. حافظ مصور. مکتب شیراز. محفوظ در موزه انستیتوی دهلی نو

۴. مسندالیه در شکل اسم عام

«در مواقع حکم کلی و ایراد قوانین علمی مسندالیه اسم عام است چون اسم عام، معرفه است. به این قانون بلاغی تعریف مسندالیه می‌گویند» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۵۴). «موجبات تعریف و تنکیر اختصاصی به مسندالیه و مسند ندارد، بلکه غالباً مابین تمامی اجزای جمله اعم از ارکان و متعلقات مشترک است و اما اکثر علمای معانی این موجبات را جدا جدا، ذکر و بسیاری از مطالب را تکرار کرده‌اند (ذوالفقاری، ۱۳۹۱: ۷۷).

۴.۱ معانی مجازی ذکر مسندالیه در شکل اسم عام

نهی ترجیحی

به خلدم دعوت ای زاهد مفرما که این سیب زرخ زان بوستان به (۶/۴۱۹)

شکایت

صوفی بیاله پیما حافظ قرابه پرهیز ای کوته آستینان تا کی درازدستی؟ (۸/۴۳۴)

تعظیمی

طفیل هستی عشقند آدمی و پری ارادتی بنما تا سعادت بیبری (۱/۴۵۲)

ترغیبی

در ره منزل لیلی که خطر هاست در آن شرط اول قدم آنست که مجنون باشی (۳/۴۵۸)

نهی تحذیری

ز رهم میفکن ای شیخ به دانه‌های تسبیح که چو مرغ زیرک افتد نفتد به هیچ دامی (۶/۴۶۸)

آگاه کردن از حقیقت امری

آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست عالمی دیگر ببايد ساخت وز نو آدمی (۷/۴۷۰)
محتسب نمی‌داند این قدر که صوفی را جنس خانگی باشد هم چو لعل رمانی (۵/۴۷۳)

۵. مسندالیه با موصول «که»

۵.۱. معانی مجازی ذکر مسندالیه با موصول «که»

تأکید و تعظیم

هر آن کس را که در خاطر ز عشق دلبری باریست سپندی گو بر آتش نه که دارد کار و برای خوش (۳/۲۸۸)

دام امید برین اشک چو باران که دگر برق دولت که برفت از نظرم باز آید (۲/۲۳۶)

خوشا دلی که مدام از پی نظر نرود بهر درش که بخوانند بی خبر نرود (۱/۲۲۴)

آن که از سنبل او غالبه تابی دارد باز با دل‌شدگان ناز و عتابی دارد (۱/۱۲۴)

سر ز مستی برنگیرد تا به صبح روز محشر هر که چون من در ازل یک جرعه خورد از جام دوست (۴/۶۲)

آن که پیشش بنهد تاج تکبر خورشید کبریاییست که در حشمت درویشان است (۵/۴۹)

هر که شد محرم دل در حرم یار بماند وان که این کار ندانست در انکار بماند (۱/۱۷۸)

تأکید و تحقیر

هر آن کس که در این حلقه نیست زنده به عشق بر او نمرده به فتوای من نماز کنید (۷/۲۴۴)

گو برو آستین به خون جگر شوی هر که در این آستانه راه ندارد (۸/۱۲۷)

هر که چون لاله کاسه‌گردان شد زین جفا رخ به خون شوید باز (۴/۲۶۲)

هر آن که روی چو ماهت به چشم بد ببیند بر آتش تو به جز جان او سپند مباد (۵/۱۰۶)

کسی کو بسته زلفت نباشد همیشه غرقه در خون جگر باد (۳/۱۰۴)

تعریض

هزار نکتهٔ باریک‌تر ز مو این جاست نه هر که سر بتراشد قلندری داند (۷ / ۱۷۷)

تنبیه

تا ابد محبت به مشامش نرسد هر که خاک در می‌خانه به رخساره نرفت (۴ / ۸۱)

روزی که چرخ از گل ما کوزه‌ها کند زنه‌ار کاسهٔ سر ما پر شراب کن (۴ / ۳۹۶)

اغراق و ادعا

ما نه رندان ریاییم و حریفان نفاق آن که او عالم سر است بدین حال گواست (۵ / ۲۰)

ز میوه‌های بهشتی چه ذوق دریابد؟ هر آن که سیب زنخندان شاهدهی نگزید (۳ / ۲۳۹)

می‌خواره و سرگشته و رندیم و نظرباز و آن کس که چو ما نیست در این شهر کدام است؟ (۹ / ۴۶)

آن که پرنقش زد این دایرهٔ مینایی کس ندانست که در گردش پرگار چه کرد؟ (۶ / ۱۴۱)

سنگ و گل را کند از یمن نظر لعل و عقیق هر که قدر نفس باد یمانی دانست (۶ / ۴۸)

قدر مجموعهٔ گل مرغ سحر داند و بس که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست (۲ / ۴۸)

ننگرد دیگر به سرو اندر چمن هر که دید آن سرو سیم‌اندام را (۸ / ۸)

سر ز مستی برنگیرد تا به صبح روز حشر هر که چون من در ازل یک جرعه خورد از جام دوست (۴ / ۶۲)

خم ابروی تو در صنعت تیراندازی برده از دست، هر آن کس که کمانی دارد (۶ / ۱۲۵)

هر کس که دید روی تو بوسید چشم من کاری که کرد دیدهٔ من بی‌نظر نکرد (۵ / ۱۴۰)

جان بی‌جمال جانان میل جهان ندارد هر کس که این ندارد حقاً که آن ندارد (۱ / ۱۲۶)

در مجلس ما عطر میامیز که ما را هر لحظه ز گیسوی تو خوشبوی مشامست (۵ / ۴۶)

هر آن که راز دو عالم ز خط ساغر خواند رموز جام جم از نقش خاک ره دانست (۴ / ۴۷)

در کعبهٔ کوی تو هر آن کس که بیاید از قبلهٔ ابروی تو در عین نمازست (۸ / ۴۰)

ز میوه‌های بهشتی چه ذوق دریابد؟ هر آن که سیب زنخندان شاهدهی نگزید؟ (۳ / ۲۳۹)

حکم کلی و ایراد قوانین علمی

در ره عشق نشد کس به یقین محرم راز هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد (۷ / ۱۲۵)

با خرابات نشینان ز کرامات ملاف هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد (۸ / ۱۲۵)

مرغ زیرک نزند در چمنش پرده‌سرای هر بهاری که به دنباله خزانی دارد (۹ / ۱۲۵)

هر دو عالم یک فروغ روی اوست گفتمت پیدا و پنهان نیز هم (۶ / ۳۶۳)

هر شب‌نمی درین ره صد بحر آتشین‌ست دردا که این معماً شرح و بیان ندارد (۳ / ۱۲۶)

ستم از غمزه میاموز که در مذهب عشق هر عمل اجری و هر کرده جزائی دارد (۷ / ۱۲۳)

نه هر درخت تحمّل کند جفای خزان غلام همّت سرورم که این قدم دارد (۳ / ۱۱۹)

هر آن‌که جانب اهل خدا ننگه دارد خداش در همه حال از بلا ننگه دارد (۱ / ۱۲۲)

هر آن‌کو خاطر مجموع و یار نازنین دارد سعادت همدم او گشت و دولت همنشین دارد (۱ / ۱۲۱)

سر ارادت ما و آستان حضرت دوست که هر چه بر سر ما می‌رود ارادت اوست (۱ / ۵۸)

ملکت عاشقی و گنج طرب هر چه دارم ز یمن همّت اوست (۹ / ۵۶)

ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست هر چه آغاز ندارد نپذیرد انجام (۳ / ۳۱۰)

پند و اندرز

دور مجنون گذشت و نوبت ماست هر کسی پنج روز نوبت اوست (۸ / ۵۶)

۶. مسندالیه جمع

۶.۱. معانی مجازی مسندالیه جمع

تحدیری

ای مدّعی برو که مرا با تو کار نیست احباب حاضرند به اعداء چه حاجت است (۸ / ۳۹)

ارشادی

نصیحت گوش کن جانا که از جان دوست‌تر دارند جوانان سعادت‌مند پند پیر دانا را (۷ / ۳)

بیان عشق و علاقه

یاران هم‌نشین همه از هم جدا شدند ما ئیم و آستانه دولت پناه تو (۶ / ۴۰۹)

اشک خونین بنمودم به طیبیان گفتند درد عشق‌ست و جگرسوز دوائی دارد (۱ / ۲۳ ۶)

آگاه کردن از حقیقت امری

دوستان در پرده می‌گویم سخن گفته خواهد شد به دستان نیز هم (۴/۳۶۳)

تعظیمی

اگرچه حسن فروشان به جلوه آمده‌اند کسی به حسن و ملاحظت به یار ما نرسد (۲/۱۵۶)

تَحْسَرِی

رندان تشنه لب را آبی نمی‌دهد کس گویی ولی‌شناسان رفتند از این ولایت (۳/۹۴)

ترغیبی

قلندران حقیقت به نیم جو نخرند قبای اطلس آن کس که از هنر عاری‌ست (۷/۶۶)

ادّعی شمول و استقراء تام

خوبان پارسی‌گو بخشندگان عمرند ساقی بده بشارت رندان پارسا را (۱۲/۵)

استمداد

درون‌ها تیره شد باشد که از غیب چراغی برگند خلوت‌نشینی (۷/۴۸۳)

تعظیمی

آشنایان ره عشق درین بحر عمیق غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده (۸/۴۲۳)

طوطیان در شکرستان کامرانی می‌کنند وز تحسّر دست بر سر می‌زند مسکین مگس (۷/۲۶۷)

بیان غم و اندوه

صوفیان جمله حریفند و نظرباز ولی زین میان حافظ دل سوخته بدنام افتاد (۱۱/۱۱۱)

دعایی

حافظ نهاد نیک تو کامت بر آورد جان‌ها فدای مردم نیکونهاد باد (۷/۱۰۲)

ترغیبی

بر در می‌خانه رفتن کار یک‌رنگان بود خودفروشان را به کوی می‌فروشان راه نیست (۸/۷۱)

تأکید و اغراق

چه نالها که رسید از دلم به خرمن ماه چو یاد عارض آن ماه خرگهی آورد (۶/۱۴۷)

مژگان تو تا تیغ جهانگیر بر آورد بس کشته دل‌زنده که بر یکدگر افتاد (۵/۱۱۰)

یارب این کعبه مقصود تماشاگه کیست؟ که مغیلان طریقی گل و نسرين من ست (۷/۵۲)

۷. آوردن قید تأکید برای مسندالیه

آوردن قید تأکید برای مسندالیه، یکی دیگر از راه‌های مؤکد کردن نهاد است. قیدهای که بیشترین کاربرد را دارند «همه» و «خود» هستند.

شعر حافظ همه بیت‌الغزل معرفت‌ست آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش (۹/۲۸۱)

دل فریبان نباتی همه زیور بستند دل بر ماست که با حسن خداداد آمد (۶/۱۷۳)

یاران هم‌نشین همه از هم جدا شدند مائیم و آستانه دولت پناه تو (۶/۴۰۹)

فکر بلبل همه آن است که گل شد یارش گل در اندیشه که چون عشوه کند در کارش (۱/۲۷۷)

تو مگر بر لب آبی به هوس بنشینی و نه هر فتنه که بینی همه از خود بینی (۱/۴۸۴)

تو خود چه لعبتی ای شهسوار شیرین کار که توستی چو فلک رام تازبانه توست (۷/۴۵۲)

از حسرت دهانش آمد به تنگ جانم خود کام تنگ‌دستان کی زان آن دهان برآید؟ (۵/۲۲۳)

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس توبه فرمایان چرا خود توبه کم‌تر می‌کنند (۲/۱۹۹)

بشد که یاد خوشش باد روزگار وصال خود آن کرشمه کجا رفت و آن عتاب کجا؟ (۷/۲)

۸. تأکید مسندالیه با تکرار

گاهی بنا بر اغراضی (مثلاً التذاذ) ممکن است مسندالیه تکرار شود که یا به صورت عینی کلمه در گزاره است: این بچه، بچه درس خوانی است، یا به صورت بدل است: دوست ما، آقای فلانی فرموده است (شمیسا، ۱۳۷۹: ۹۷).

گاهی بر مسندالیه با تکرار و آمدن بدل تأکید می‌شود (رضانژاد، ۱۳۶۷: ۱۲۴) که عمده اغراض ثانویه آن «تقریر و تثبیت مسندالیه، دفع گمان خطا و نشان دادن فراگیری نهاد است» (همان: ۱۲۷-۱۲۴، آهنی، ۱۳۳۹: ۱۰۰-۹۸؛ رجایی، ۱۳۵۳: ۷۷-۷۶؛ کزازی، ۱۳۷۲: ۱۳۹-۱۳۶).

در غزلیات حافظ از تکرار عین لفظ برای تأکید کردن بر مسندالیه بسامد اندکی دارد.

دل و دینم دل و دینم ببرده‌ست بر و دوشش بر و دوشش بر و دوشش بر و دوشش بر (۶/۲۸۲)

دوای تو دوای توست حافظ لب نوشش لب نوشش لب نوشش (۷/۲۸۲)

تکرار نهاد به صورت عطف و پی‌آمدن نهادهای متعدد است که در بخش بعد به آن اشاره می‌کنیم.

۹. تأکید مسندالیه با ذکر بدل

یکی دیگر از موارد تأکید مسندالیه ذکر بدل برای آن است. بدل توضیحی اضافه است که باعث شناخت بیشتر مبدل‌منه می‌شود و اطلاعات بیشتری از آن به مخاطب ارائه می‌دهد. بدل‌هایی را که در غزل‌های حافظ برای نهاد ذکر شده‌اند، می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱- بدل‌های مفرد که یک یا چند واژه مستقل هستند.

برق غیرت چو چنین می‌جهد از مکمن غیب تو بفرما که من سوخته‌خرمن چه کنم (۴/۳۴۵)

ای نازنین پسر تو چه مذهب گرفته‌ای؟ کت خون ما حلال‌تر از شیر مادر است؟ (۲/۳۹)

ای گل تو دوش داغ صبحی کشیده‌ای ما آن شقایقیم که با داغ زاده‌ایم (۵/۳۶۴)

۲. جمله مؤول به بدل که جمله‌واره‌ای توضیحی است که معمولاً بعد از حرف ربط وابستگی ذکر می‌شود و واژه‌هایی چون «آن، این، همان و...» را در جمله‌واره هسته توضیح می‌دهد (خیام‌پور، ۱۳۸۹: ۱۴۳؛ فرشیدورد، ۱۳۸۸: ۵۵۱-۵۵۰) و خود به دو شکل می‌آید:

الف) جمله مؤول به مصدر بدلی:

آب حیوان اگر این‌ست که دارد لب دوست روشن‌ست این که خضر بهره سرابی دارد (۶/۱۲۴)

جمله «این که خضر بهره سرابی دارد» تأویل می‌شود به «بهره سراب داشتن خضر، روشن است» که بدل است از «این».

در پاش فتاده‌ام به زاری آیا بود آن که مست گیرد (۴/۱۴۸)

جمله «آیا بود آن که مست گیرد» تأویل می‌شود به «گرفتن مست آیا امکان دارد» که بدل از «آن» است.

ب) جمله مؤول به صفت بدلی:

هر آن که جانب اهل خدا نگه دارد خدش در همه حال از بلا نگه دارد (۱/۱۲۲)

جمله «جانب اهل خدا نگه دارد» به «جانب اهل خدا نگه‌دارنده» که بدل از «آن» است، تأویل می‌گردد (خیام‌پور، ۱۳۸۹: ۱۴۳).

تعداد ابیاتی که نهاد همراه با بدل آمده است، زیاد نیست؛ شاید به این دلیل که به هر حال آوردن بدل نوعی اطناب است. اطناب و زیاده‌گویی چندان برای حافظ خوشایند نیست، بنابراین چندان از این روش استفاده نکرده است.

۱۰. معطوف آوردن مسندالیه

وقتی سخن از عطف و همراهی به میان می‌آید، اولین چیزی که به ذهن می‌رسد این است که این دو یا چند واژه‌ای که با یک فعل مشترک در پی هم آمده‌اند، به احتمال زیاد باید از نظر معنایی مترادف یا متناسب باشند؛ اما حافظ گاه با هنجارگریزی کلماتی متضاد را با یک فعل مشترک همراه می‌کند.

دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصودست بدین راه و روش می‌رو که با دل‌دار پیوندی (۲/۴۴۰)

آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت حافظ این خرقة پشمینه بینداز و برو (۸/۴۰۷)

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد (۱/۱۶۶)

گریه شام و سحر شکر که ضایع نگشت قطره باران ما گوهر یک‌دانه شد (۶/۱۷۰)

تسبیح و خرقه لذت مستی نبخشدت همت درین عمل طلب از می‌فروش کن (۴/۳۹۸)

خنده و گریه عشاق ز جایی دگرست می‌سرایم به شب و وقت سحر می‌مویم (۶/۳۸۰)

اگرچه مست و خرابم تو نیز لطفی کن نظر برین دل سرگشته خراب انداز (۵/۲۶۳)

۱۱. نقش معنایی ذکر مسندالیه در غزلیات حافظ

بررسی مسندالیه‌های مذکور در ابیات حافظ نشان می‌دهد که هر نوع کلمه‌ای از مفرد و جمع یا عام و خاص و... در نقش نهاد حاضر شده‌اند و به دلیل همین تنوع و گستردگی واژگانی نمی‌توان تمایز یا دسته‌بندی مشخصی در مورد آنها قائل شد و احصاء تمام موارد ذکر نهاد، امکان‌پذیر نیست. اما میتوان به این نتیجه رسید که هرگاه مسندالیه به تنهایی و بدون هرگونه تأکیدی مانند بدل، ضمیر یا تکرار آمده، بی‌نشان است و ارزش و کاربرد بلاغی ندارد.

۱۲. حذف مسندالیه

حذف مسندالیه در صورتی ممکن است که قرینه‌ای برای آن موجود باشد (نوشین، ۱۳۶۷: ۷۹؛ کزازی، ۱۳۷۲: ۷۹؛ شمیسا، ۱۳۷۹: ۹۳؛ رجایی، ۱۳۵۳: ۴۰؛ آهنی، ۱۳۳۹: ۵۶؛ علوی‌مقدم - اشرف‌زاده، ۱۳۷۶: ۳۷). به‌عنوان مثال در معالم البلاغه آمده است: «باید دانست که هر لفظی که دلالت بر معنی داشته باشد هنگامی که بدان احتیاج افتد باید در کلام آورده شود تا این‌که مدلول علیه خود را افاده کند و گرنه سخن، مبهم گردد و افهام مراد که غرض از وضع الفاظ است به عمل نیاید چه آن‌که مدار افاده و استفاده معانی الفاظ است. پس اصل در هر لفظ موضوعی هنگامی که بخواهند معنای آن را بفهماند آن است که در کلام، مذکور گردد و حذف آن خلاف اصل باشد...» (رجائی، ۱۳۵۳: ۴۰).

کزازی قرینه را به دو دسته: ۱. نشانه برونی؛ ۲. نشانه درونی، تقسیم می‌کند و معتقد است که: «سترده‌گی نهاد به نشانه برونی، ارزشی چندان از دید زیبایی‌شناسی نمی‌تواند داشت و رفتاری است در قلمرو زبان. آن‌گونه از سترده‌گی نهاد که هنری است و در ادب کاربرد دارد، سترده‌گی به نشانه درونی است» (کزازی، ۱۳۷۲: ۸۱-۸۰).

صفا و نوشین، مواردی چون پنهان کردن مسندالیه از مخاطب، نداشتن فرصت برای ذکر مسندالیه و معهود و معلوم بودن آن نزد مخاطب را جزء شرایط لازم برای امکان حذف مسندالیه، آورده‌اند (صفا، ۱۳۷۱: ۲۱-۱۹، نوشین، ۱۳۶۷: ۷۹). شمیسا قبل از ورود به ذکر احوال مسندالیه با اشاره به نظر مایکل هلیدی، زبان‌شناس نقش‌گرای انگلیسی، درباره نهاد و گزاره به دو ساخت متنی اشاره می‌کند:

۱. ساخت ترتیبی یا مبتدا- خبری^۱ که بر اساس آن، هر چه نخست بیاید مبتدا و هر چه بعد از آن بیاید خبر است. مبتدا موضوع اصلی بحث است و فرقی نمی‌کند از نظر نحوی چه نقشی داشته باشد.

۲. ساخت اطلاعاتی^۲ که در آن مبتدا، اطلاع کهنه و خبر، اطلاع جدید است. این ساخت خواننده‌مدار است و گوینده که به مقتضای حال مخاطب سخن می‌گوید دانش وی را در نظر دارد؛ لذا با گذاشتن تکیه بر روی یک جزء جمله، وضع مبتدا را مشخص می‌کند. حال اگر تکیه روی اطلاع نو باشد، جمله بی‌نشان یا خنثی است و اگر تکیه روی اطلاع کهنه یعنی مبتدا باشد، جمله نشان‌دار یا بلاغی است (شمیسا، ۱۳۷۹: ۹۲-۹۱).

۱۲.۱. اغراض ثانوی حذف مسندالیه

خلاصه‌گویی و پرهیز از تکرار: گاهی شاعر به جهت آوردن مسندالیه در قسمتی از کلامش، قصد ندارد که دوباره آن را ذکر کرده و دست به تکرار بزند:

شب صحبت غنیمت دان و داد خوش‌دلی بستان که مهتابی دلفروزست و طرف لاله‌زاری خوش (۵/۲۸۸)
در بیت بالا، جمله «مهتابی دلفروز است» مسندالیه، «شب صحبت» مذکور در بیت اول است که شاعر آن را جهت جلوگیری از تکرار حذف کرده و به مسندالیه اولی بسنده کرده است.

عمر خسرو طلب ار نفع جهان می‌خواهی که وجودی‌ست عطابخش کریم نفاع (۷/۲۹۳)

مسندالیه جمله «وجودی‌ست عطابخش»، «عمر خسرو» است که ذکر نشده است.

گفته بودی که شوم مست و دو بوس بدهم^۳ وعده از حد بشد و ما نه دو دیدیم و نه یک (۴/۳۰۱)
«بوس» مسندالیه جمله است که شاعر به جهت ذکر کردن در مصراع اول، از تکرار، پرهیز کرده است.

ای دل طریق رندی از محتسب بیاموز مست‌ست و در حق او کس این گمان ندارد (۶/۱۲۶)

«محتسب» در مصراع دوم، مسندالیه محذوف است.

در بیت زیر، حافظ مصراع اول را که در جایگاه مسندالیه قرار دارد، تکرار نکرده است:

^۱ Thematic structure

^۲ Information structure

گفتی سر تو بسته فتراک ما شود سهلست اگر تو زحمت این بار می‌کشی (۵/۴۵۹)

احتراز از بیهوده‌گویی: در بیت زیر، «من» مسندالیهی است که شاعر آن را به جهت آن که در شناسه ذکر شده و ذکر کردن آن باعث بیهوده‌گویی می‌شود، حذف کرده است.

چو پیراهن شوم آسوده‌خاطر گرش هم‌چون قبا گیرم در آغوش (۴/۲۸۲)

آوردن مسندالیهی که ضمیر جدا است و به صورت ضمیر پیوسته به فعل چسبیده است، از نظر شاعر، امری بیهوده است:

به وقت گل شدم از توبه شراب خجل که کس مباد ز کردار ناصواب خجل (۱/۳۰۵)

نظیر چنین مسندالیهی در ابیات زیر آمده است:

ز خون که رفت شب دوش از سراچه چشم شدیم در نظر رهروان خواب خجل (۵/۳۰۵)

تویی که خوب‌تری ز آفتاب و شکر خدا که نیستم ز تو در روی آفتاب خجل (۶/۳۰۵)

در این بیت، مسندالیه محذوف، ظرف زمان است که شاعر آن را به جهت آشکار بودن و پرهیز از بیهوده‌گویی حذف کرده است.

صبح است ساقیا قدحی پرشراب کن دور فلک درنگ ندارد شتاب کن (۱/۳۹۶)

هم‌چنین ابیات زیر:

صبح است و ژاله می‌چکد از ابر بهمنی ساقیا ز جای خیز و بده جام یکمنی (۱/۴۷۹)

وقت‌ست کز فراق تو و سوز اندرون آتش درافکنم به همه رخت و پخت خویش (۶/۲۹۱)

پنج روزی که درین مرحله مهلت داری خوش بیاسای زمانی که زمان این‌همه نیست (۵/۷۴)

معلوم بودن مسندالیه: در بیت زیر، حافظ مسندالیه را همه مخاطبان و خوانندگان شعرش دانسته است:

چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی که جام جم نکند سود وقت بی‌یصری (۱۰/۴۵۲)

هزار جهد بکردم که یار من باشی مرادبخش دل بیقرار من باشی (۱/۴۵۷)

شاعر در بیت بالا، معشوق خود را مخاطب قرار داده و آرزوی خود را به شنونده بیان کرده است؛ ولی از آن جایی که مخاطب شاعر، معلوم است از ذکر آن پرهیز کرده است.

در ابیات زیر نیز، طرف صحبت شاعر، معشوق و یارش است.

چراغ دیده شب‌زندان من گردی انیس خاطر امیدوار من باشی (۲/۴۵۷)

از آن عقیق که خونین دلم ز عشوه او اگر کنم گله‌ای غم‌گسار من باشی (۴/۴۵۷)
در مقامی که صدارت به فقیران بخشند چشم که به جاه از همه افزون باشی (۲/۴۵۸)
در ره منزل لیلی که خطرهایست در آن شرط اول قدم آن‌ست که مجنون باشی (۳/۴۵۸)

۱۲.۲. علل حذف مسندالیه

۱- انسجام روایت: در غالب ابیات عاشقانه حافظ، دو شخصیت اصلی حضور دارند؛ عاشق و معشوق و تمام کنش و واکنش‌ها در بیت به این دو برمی‌گردد، همین امر باعث می‌شود که در تمام جملات و ابیات نیازی به اشاره کردن مستقیم و بی‌واسطه به عاشق و معشوق احساس نشود و مسندالیه حذف گردد.

۲- بسامد جملات مرکب: حافظ علاقه خاصی به استفاده از جملات مرکب دارد و در این جمله‌ها معمولاً نهاد را به قرینه لفظی حذف می‌کند.

۳- وجه جملات: بیشتر بودن تعداد جملات امری و شبه‌جمله‌ها در غزلیات حافظ نیز در حذف مسندالیه بی‌تأثیر نیست؛ زیرا در زبان فارسی، به طور طبیعی نهاد این نوع جمله‌ها حذف می‌شود؛ برای مثال حافظ در موارد معدودی، نهاد را در جملات امری آورده است:

تو خود چه لعبتی ای شهسوار شیرین کار که توسنی چو فلک رام تازبانه توست (۷/۴۵۲)
من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت (۲/۸۰)

که در بیت اول مسندالیه با ضمیر شخصی «خود» نیز تأکید شده است و اهمیت و بزرگداشت نهاد را می‌رساند. در بیت بعد، نیز «تو» که خطاب به «شخصیت منفی» گفته شده است در مقابل «من» قرار گرفته است و بدین ترتیب ذکر نهاد به خوبی تضاد و تقابل میان این دو شخصیت را القا می‌کند؛ بدین ترتیب حافظ همواره در موارد شبیه به این ابیات از ذکر نهاد استفاده بلاغی کرده و اِلْقای معنایی ثانویه را در نظر داشته است.

نتیجه کلی آن که همه دلایل مذکور، در خدمت ایجاد ایجاز در شعر او هستند؛ حافظ در غزلیاتش به رعایت ایجاز و اختصار پایبند است و از منظر علم معانی حذف مسندالیه را در غزلیات وی عمدتاً می‌توان ذیل «پرهیز از بیهوده‌گویی و اختصار» قرار داد.

۱۲.۳. ساختار جملات با حذف مسندالیه

۱- منادا و جمله مرکب

منال ای دل که در زنجیر زلفش همه جمعیت‌ست آشفته‌حالی (۵/۴۶۳)
ذره خاکم و در کوی توام جای خوش‌ست ترسم ای دوست که بادی ببرد ناگاهم (۴/۳۶۱)

به خاک پای تو ای سرو نازپرور من که روز واقعه پا وامگیرم از سر خاک (۳/۲۹۹)

سر مکش حافظ ز آه نیم‌شب تا چو صحبت آینه رخشان کنند (۹/۱۹۷)

«منادا» غالباً از نظر معنایی نهاد یا فاعل جمله‌ای است که پس از آن می‌آید؛ بنابراین می‌توان گفت این انتخاب آگاهانه شاعر است که نهاد جمله را به شکل بی‌نشان و معمولی به‌عنوان مسندالیه بیاورد و یا آن را به‌عنوان منادا مورد خطاب قرار بدهد. همچنین حافظ در ذکر تخلص خود نیز ترجیح می‌دهد بیشتر از ساختار ندایی استفاده کند. به نظر می‌رسد انتخاب نوع دوم تأکید و هنجارگریزی بیشتری دارد.

۲-وجه امری و جمله مرکب

در «فعل امر» معمولاً نهاد به قرینه شناسه حذف می‌شود و گاهی هم به صورت منادا می‌آید، مانند بیت آخر.

بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین کین اشارت ز جهان گذران ما را بس (۴/۲۶۸)

شب صحبت غنیمت دان و داد خوش‌دلی بستان که مهتابی دلفروزست و طرف لاله‌زاری خوش (۵/۲۸۸)

غنیمت دان و می‌خور در گلستان که گل تا هفته دیگر نباشد (۳/۱۶۲)

در عیش خراباتی به عزت باش با رندان که درد سر کشی جانا گرت مستی خمار آرد (۲/۱۱۵)

نتیجه‌گیری

علم معانی با بهره‌گیری از ظرافت‌ها و ظرفیت‌های زبانی و بیانی و معانی درصدد است تا اغراض نهفته در سخن را استنباط و به‌گونه‌ای بلیغ‌تر و مؤثرتر و به اقتضای حال مخاطب و یا حتی گاهی به خلاف مقتضای ظاهر بیان کند. یکی از نمونه‌های موفق آثار ادبی در زمینه کاربرد معانی و بلاغت، کلام شیوای حافظ در دیوانش است. شعر حافظ در مقایسه با حجم عظیم شعر فارسی در انتقال اهداف و اغراض متعدد، مقامی منحصربه‌فرد و بی‌نظیر دارد و در این زمینه کم‌تر شاعری توانسته است قواعد و مباحث پیچیده و غالباً تصنعی بدیعی را این‌قدر طبیعی و نامحسوس و شیوا در شعر خود خرج کرده باشد. یکی از توانایی‌های هنری حافظ این است که به قدر وسیعی، بر مبانی دقیق علم اصول کاربرد کلمات و عبارات آگاهی داشته و توانسته است با کلماتی ساده و محدود، عرصه نامحدود و چشم‌انداز ناپیداکردنی در برابر دیدگان انسان بگشاید. در این مقاله به معانی ثانوی ذکر و حذف مسندالیه در اشعار حافظ پرداخته شد و نتایج زیر به‌دست آمد: حافظ در ۵۷۰ جمله‌واره، نهاد را آورده است که برابر با ۴۸/۶۷٪ می‌شود. بنابراین نسبت حذف با ذکر نهاد در غزل حافظ تقریباً مساوی است.

- در چرایی حذف مسندالیه در غزلیات حافظ چند نکته مؤثر است: انسجام روایت و بسامد جملات مرکب و شبه‌جمله‌ها که همه آن‌ها در نهایت به ایجاد ایجاز در شعر او می‌انجامد.

- حافظ برای معرفی کردن نهاد از اسم اشاره و ضمیر استفاده کرده است.

-در تحلیل ذکر ضمیر برای معرفه کردن نهاد در غزل‌های حافظ، می‌توان به این موارد نیز اشاره کرد: حضور شاعر عاشق با بسامد بالای ضمیر اول شخص. حضور معشوق با بیشتر بودن ضمیر غایب برای خطاب به وی، و غیرت عاشقانه با بیشتر بودن ضمیر اول شخص جمع برای اشاره به عاشقان.

- معرفه‌آوری مسندالیه به تنهایی نمی‌تواند معناهای ثانویه ذکرشده در کتب معانی را منتقل کند. آنچه در القای معنا به مخاطب بیشترین تأثیر را دارد؛ بافت و ساختار کلی بیت، نوع خطاب‌ها و انتخاب واژگان است.

-حافظ در بیشتر ابیات نام خود را، در نقش نهادی می‌آورد، نه به صورت منادا؛ جمله‌ندایی در مقایسه با جمله خبری تأثیر بیشتری دارد.

-ذکر مسندالیه زمانی ارزشمند است که با تکرار، به صورت بدل، تکرار عین لفظ یا اشاره ضمیر تأکید شود، در این صورت است که جمله از حالت عادی به هنری تبدیل می‌شود و ارزش زیباشناختی می‌یابد.

-در تعداد کمی از ابیات غزلیات حافظ از تکرار عین لفظ برای تأکیدکردن بر مسندالیه استفاده شده است.

-بدلهایی را که در غزل‌های حافظ برای نهاد ذکر شده‌اند، می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: بدل‌های مفرد و جمله بدلی. حافظ از جملات بدلی بیشتر از بدل مفرد استفاده کرده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مآخذ

کتاب‌ها

- آق اولی، حسام‌العلما. (۱۳۷۳). دررالادب در فنّ معانی، بیان و بدیع، چاپ سوم، قم: ستاره.
- آهنی، غلامحسین. (۱۳۳۹). نقد معانی، اصفهان: کتاب‌فروشی تأیید.
- تقوی، سیدنصرالله. (۱۳۶۳). هنجار گفتار، اصفهان: فرهنگسرای اصفهان.
- جرجانی، عبدالقاهر. (۱۳۶۸). دلایل الاعجاز، ترجمه سیدمحمد رادمنش، مشهد: آستان قدس رضوی.
- حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۶). دیوان حافظ شیرازی، به کوشش خطیب رهبر، چ ۴۴، تهران: صفی‌علی‌شاه.
- خیام‌پور، عبدالرسول. (۱۳۸۹). دستور زبان فارسی، چاپ پانزدهم، تبریز: ستوده.
- رجایی، محمدخلیل. (۱۳۵۳). معالم‌البلاغه (معانی، بیان و بدیع) چاپ دوم، شیراز: دانشگاه شیراز.
- رضانژاد (نوشین)، غلامحسین. (۱۳۶۷). اصول علم بلاغت در زبان فارسی، تهران: الزهرا.
- ذوالفقاری، داریوش. (۱۳۹۱). بررسی شاهنامه فردوسی از دیدگاه دانش معانی با تأکید بر داستان رستم و اسفندیار، رساله دکتری زبان و ادبیات فارسی، تهران: دانشگاه پیام نور.
- سگّاکي، ابویعقوب یوسف‌بن ابی‌بکر. (۱۴۰۷). مفتاح‌العلوم، الطبعة الثانية، ضبطه نعیم زرزور، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۳). بیان و معانی، چاپ هشتم، تهران: فردوس.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۹). معانی، تهران: میترا.
- علوی‌مقدم، محمد؛ اشرف‌زاده، رضا. (۱۳۷۶). معانی و بیان، تهران: سمت.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۱). آیین سخن (مختصری در معانی و بیان فارسی)، تهران: عطار.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۷۲). معانی (زیباشناسی سخن پارسی)، چ دوم، تهران: کتاب‌ماد.
- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۸۸). دستور مفصل امروز، چ سوم، تهران: انتشارات سخن.

مقالات

- رشیدیان، عبدالکریم. (۱۳۸۵). «از «فرد» مدرن تا «شخص» پست‌مدرن»، فلسفه، کلام و عرفان، ش ۱۱: ۱۲۲-۱۰۳.